

هم مال خودش خواهد شد ضمناً باغچه خانه هم طراوتی پیدا خواهد کرد . توی باغچه شروع باحداث سه حلقه چاه کرد ولی در عمل بیش از دو حلقه چاه و يك گودی ناقص حفر نشد . چون پولیکه صاحب خانه برای احداث چاه قرض کرده بود، مبلغی از آن را با کرایه دریافتی بدختر هاش داده بود . پولی باقی نمانده بود که بیشتر از این خرج بکند .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

زن و دختر های صاحبخانه بیکباره تغییر روش داده بودند، از زن های کرایه نشین ها تقلید میکردند و مثل آنها لباس میپوشیدند و خرج میکردند، صاحبخانه میگفت :

— اونها پولدارند ، ثروتمندند ، اونها صاحب ملك و خانه و باغ هستند منتهی چون اونجاها برایشون تنگ بوده درخونه ما کرایه نشین شده اند و الا پولشان از پارو بالا میره .

اما هر چه بیشتر میگفت هیچکس گوش نمیداد . از پولی که برای چاه گرفته بود مبلغی بزنش ، مقداری بدختر - هایش ، و مبلغی هم پسرانش داده بود ، زن و دختر هاش با این پول پستان بندهای خارجی شیک ، روژلب ، ریمل ، کمرست ، و

کفش‌های قشنگ و لباس‌های شیکی خریدند، بقیه‌اش را هم پول سلمانی و آرایشگاه دادند. [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

مدتی بعد یکی از کرایه‌نشین‌ها مدعی شد:

— راهی که بمادادین همیشه رفت و او آمد کرد، این

راه را تعمیر کنین!

صاحبخانه گفت:

— امکان ندارد.

— کرایه‌نشین با گردن کلفتی، صدایش را در گلویش

انداخت و گفت:

— ما بشما کرایه میدهیم. مجبورین تعمیر کنین!

— پول ندارم.

— خوب این‌یه حرفی شد، ما بشما مساعده و کمک میدیم.

— صاحبخانه خوشحال شد.

— پولها رو بدین...

— با پول مساعده قرض‌های قبلی، زن و دخترهایتون

خوشگذرانی کردند، مساعده میدیم اما شرط اینه که در

مصرف‌هزینه‌ها ما باید نظارت داشته باشیم و هزینه‌ها را کنترل

- بسیار خوب هر طور میل شما باشد، این راه راه خونه شماست، و ما هم غلام و کنیز شما هستیم.

ولی کرایه نشین گفت:

- اختیار دارین خونه، خونه شماست.

صاحبخانه از این حرف خیلی خوشحال شد.

باز هم مثل سابق ضمن صحبتهايش ميگفت خانه ما.

يك روز يكي از کرایه نشینها گفت:

- سقف اطاقها آب چکه میکنه، اینجا همیشه نشست...

- صاحبخانه فکری کرد و گفت:

- پول نیست!

- برای مایه اطاق دیگه با همین کرایه جور کن...

- صاحبخانه بهمسایه های کرایه نشین دعا میکرد:

- خدا از شما راضی باشه، خدا عمرتون راز یاد کنه،

خدا بیشتر عزت و احترامتون بده.

یکی از کرایه نشینها يك روز جلو صاحبخانه را گرفت

و گفت:

... پله ها داره خراب میشه .

سه تای دیگه از اطاقهای خانه اجاره داده شد. با پولی که گرفته بود طبقهٔ تحتانی را تعمیر کرد صاحبخانه میگفت:

... خانه ما تعمیر شد ، خیلی خوب شد.

کرایه نشین گفت : [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

... تنبوشه های فاضل آب سوراخ شده.

دیگه توی خانه اطاقی که برای کرایه موجود باشد پیدا نمیشد. صاحبخانه باعائله اش اطاق نشین خود را خالی کرده بزیر زمین اسباب کشی کرد. اطاق نشین ربا هم کرایه داد. با کرایهٔ اطاق نشین پله ها را تعمیر کرد .

... خانه رنك و روغن میخواست.

... برای رنك کردن اطاقها پول لازم داشت. پول در بساط نبود تمام کرایه ای که میگرفت برای تعمیر خانه، خرج روزانهٔ خودشان. و خرجی که زن و دخترها و پسرانش در اثر معاشرت با کرایه نشین ها بآن عادت کرده بودند کفاف نمیکرد.

فصل پائیز بود . صاحبخانه بازن و بچه هایش ، توی

باغچه چادر زدند ، حالا همه اطاقهای خانه وسیع در دست  
کرایه نشینها بود . اما وضع خانه کم کم بهتر شده بود .  
خانه ما حالا شبیه يك خانه آبرومند شده .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

کرایه نشین گفت :

- دیوارها ستون لازم دارند و الا خراب میشن .

- ممکن نیست .

خونه مال شما است .

حقیقتاً هم خانه مال خودش بود ، اما از طرفی برای  
تعمیر دیوار و ستون زدن آنها پول موجود نبود . از طرف  
دیگر اگر تعمیر نمیکرد کرایه نشینها اطاقها را خالی  
میکردند . از همه بهتر اینکه کرایه نشینها مبالغ هنگفتی  
طلبکار بودند .

آنوقت کرایه نشینها شروع بیپانه جوئی کردند .

پس در اینصورت ما اسباب کشی میکنیم ! صاحبخانه  
بکرایه نشین های متمدن و متجدد که کوچکترین اثری از  
تربیت قدیم در آنها نبود التماس میکرد «از این خونه ترین»  
شروع بالتماس کرد .

حالا زنش آشپزی کرایه نشین ها را میکرد ، دخترها  
و پسرانش خدمتگاری کرایه نشین ها را مینمودند و بامزدی  
که از این بابت میگرفتند دیوارهای خانه را تعمیر کردند.  
خانه قدیمی و مخروبه کاملاً تعمیر و دستکاری شده بود.  
صاحبخانه طبق وظیفه و عادت همه ساله ، امسال هم مالیات  
خانه وسیع را پرداخت کرد و بخود میباید .

از دور بخانه اش نگاه میکرد و افتخار مینمود .

– واقعاً کرایه نشین ها مردمون خوبی هستن .

اما آدم رغبت نمیکرد بزن و بچه اش نگاه کند جورا بهای  
نایلن دخترها پاره شده ، لباسهای شیکشان تکه تکه تو ذوق  
میزد ... آدم رغبت نمیکرد بآنها نگاه کند . کرایه نشین ها

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

باین وضع اعتراض کردند .

آقا باینها توجه کنین

صاحبخانه بازهم گفت :

حق باشما است اما پول ندارم .

– کرایه نشین ها گفتند :

اینها زن و بچه ما که نیستند ، مال شما . عیبه ، ما بشما

صاحبخانه با نهادعا میکرد .

یکشب سرد و بوران زمستان بود . صاحبخانه با پسرانش  
توی چادر نشسته بود .

زنش ، دخترهایش ، و پسران دیگرش مشغول خدمت  
کرایه نشینها بودند .

صاحبخانه ، به پنجره‌هایی که نور چراغها از آنجا  
حیاط وسیع را روشن کرده بودند نگاه کرد و پسرش گفت :  
خونه مون خیلی خوب شده ، منظره خوبی داره ما  
باید بوجو داین خانه افتخار و مباهات کنیم .

پسر پرسید:

کدوم خونه باباجان ؟

- چطور کدوم خونه ، همین خونه خودمون .

پسر گفت :

- باباجان ، این خونه که مال ما نیست !!

صاحبخانه در حال عصبانیت که رک گردنش سیخ شده

بود فریاد زد .

- چطور؟ خونه ما نیست؟ چطور جرأت میکنی این

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

حرفو بزبون بیاری؟

پسر جوان گفت:

- من اینطور تصور میکنم که خونه ما نیست، توی  
اطاقه‌اش که نمی‌نشینیم، توی باغچه‌اش که گردش نمیکنیم،  
راه رفت و آمد هم نداریم؟ از آب چاه‌ها هم استفاده نمیکنیم،  
پس این چه خونه‌ایه؟ چه کشیکه.

صاحبخانه دادزد:

- اما خانه مال ما است، خانۀها...

از جیبش کاغذ مهر دار رسمی اداره ثبت را در آورد.  
- اینها، اینها! .. اینهم سند مالکیت، ورقه مالکیت  
باسم منه! .. مالیات و عوارضش را هم من دادم... بعد اضافه  
کرد:

برو گمشو پسر خائن ناخلف! .. گمشو! .. تو را  
عاق کردم، از ارث محرومت کردم.  
در حالی که جوان از چادر بیرون میرفت پدر ورقه  
مالکیت بدست هوار میکشید.



— ناخلف! خائن . من پسری مته تو ندارم . از جلو

روم دور شو .

خانۀها . خانه مال ما است ، این هم سند مالکیتش ...

اینها این سند مالکیت !

... و مسأله این است که وطن هم خانۀ ما است !

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

در دست تهیه

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

بِالْآخِرَةِ اعْتَرَفَ كَرِيمٌ

---

اون روز در صفحه اول روزنامه‌ها عکس سه نفر پهلوی

هم با شرح حال آنها چاپ شده بود . [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

اولین نفر : عکس جیب بری بود که داخل تراموای

از جیب یکی از مسافرین ۱۵۰ لیره زده بود .

دومی : کسیکه از جیبش ۱۵۰ لیره زده بودند و سومی

نه پولش را زده بودند و نه پولی زده بود بلکه دروغ گفته

بود که جیب بر پولم را زده است در صورتیکه این ادعا دروغ

محض بود .

تصویر این سه نفر، بطور مجزا و سوا، در روزنامه‌ها،  
درستون مخصوص، با تفصیل چاپ شده بود .

خوانندگان از رابطه موجود بین این سه نفر سر در  
نیاوردند. شاید بین این سه نفر قرار داد قبلی بوده و با  
همدیگر تباری کرده باشند . اتفاقی که بین این سه نفر  
روی داد يك روز غروب در بین انبوه جمعیت داخل يك  
تراموا رخ داد .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

حالا من ضمن بیان شرح حال این قرار رابطه بین  
آنها را نیز برایتان میگویم :

اسم اولین نفر، آقا جمال است. آقا جمال پنجاه  
و نه سال دارد زنش بیست و شش سال از خودش کوچکتر  
است این زن از بس زشت و کزیده المنظر است، نمیشود بروش  
نگاه کرد ولی همه اینها قابل تحمل است، بدتر از همه بد اخلاق  
است، اصلا این اخلاق آدم نیست اخلاق سگ است. برعکس  
او آقا جمال مردی است ملایم سر بزیر و ساکت. بچه ندارند،  
زن و شوهر شب و روز دائم با هم دعوا دارند. حقیقتش را  
بخواهید آقا اهل دعوا و نزاع نیست، بلکه خانم است که

دائم غرولند میزنه، دائم با خودش حرف میزنه، همیشه عصبانی است، بالاخره هم بهانه‌ئی گیر میاره و دعوا راه میندازه و بعد هم بخودی خود ساکت میشه آقا جمال اصلا خودش را داخل بحث و دعوا نمیکنه بهیچ وجه من الوجوه خودش را کثیف نمیکنه برعکس زنك همیشه توپش پره، فحش میده گاهی هم کار بکتک کاری می کشه ولی چون اغلب آقا جمال زیر سیلی در میکنه زن بخودی خود آرام میشه و آتش غضبش خاموش میشه .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com) ●

همسایه‌ای نیست که از دعوا و بگو مگوی روزانه اینها خبر نداشته باشه. همه میدونند که آقا جمال بخت برگشته چقدر ناراحته، این مر دو قاعد ر عذابه، در همین دینا جهنمو هر روز بیچشم می بینه، همه اطلاع دارند که هر روز آقا جمال از درد کتک‌هائی که خورده بگریه میافته. همه میپرسند توی این خونه و امونده هر روزو هر ساعت چه خبره، آنهائی هم که اطلاع ندارند بالاخره میپرسند و مطلع می شوند.

حال بیائیم سر فردوم شخصی که پولش رازده اند، در حدود چهل سال دارد. اسمش حقی است.

توی زندان بین رفقایش به حقی منگنه معروف است.  
یکی از صدها شاهکار حقی منگنه اینست که یکمربته برای اینکه  
کیف بغلی مسافری را بزند خیلی بی رودر بایستی و بی توجه  
بداد و فریادهای او، از پشت کیفش رادرمیآورد. حقی جیب بر  
معروفی است، هر جا که محل مناسبی برای جیب بری باشد،  
او حاضر و ناظر است و برای همین کارها آنجا میآید  
او تا حال سابقه صدها و بلکه بیشتر از این نوع کارها دارد  
ولی تعجب این جاست که این باز زیر عکسش نوشته اند که  
[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)  
جیب او را زده اند!..

اما، نفر آخری که در روزنامهها عکسش چاپ شده بود،  
بدون اینکه چیزی از جیبش بزنند، داد و بیداد راه انداخته،  
آی پلیس بدادم برسین، جیب بر! جیب بر: جیبموزدند.  
اسم این آدم موسی است. بیست و شش سالشه. پارسال  
باسلامبول آمده است. دریک شرکتی پیشخدمته. از لحاظ  
مادی خیلی در مضیقه است. دست تنگه. گذشته از اینها متاهله،  
پدر دو تا بچه هم هست اتهامش هم دروغ گفتن در اجتماع پاک  
و سالم است.

این صورت ظاهر قضیه است اما اصل مطلب .

www.KetabFarsi.com ☆☆☆

صبح هنوز در خواب و بیداری بود که بر نامه روزانه خود را شروع کرد . آقا جمال طبق بر نامه از دست این زن سگ صفت و شیطان خصلت بگریه افتاد . زنك دادزد :

– پاشو یا الله ، زر و زر نکن ، برو کرایه د کون را بگیر . بعدهم يك تسمه برای این چرخ خیاطی بخر ، یا الله زود باش !

تسمه چرخ خیاطی پائی پازه شده بود . زنه تسمه رو داد ، عین همینو زود بخر و بیار . آقا جمال در هر گوشه از اسلامبول از ارث بابا چند باب خونه و چند باب دکان داشت . با کرایه ای که از آنها میگرفت زندگیش رومیچر خوند . تا دینار آخر کرایه رادست زنش میسپرد و خودشو خلاص میکرد اون روزهم زنش او را برای گرفتن اجاره یکی از دکانها فرستاده بود .

آقا جمال از ترسش ساکت بود و بدون اینکه کلمه ای بزبان بیاره لباسهاشو پوشیده و بلند شد زنش گفت :



- رودباش ، دیر نشه ، بجنب .

وقتی میخواست از دیر بیرون بره پشت سرش دادزد .

- حساب پولهار و تمام و کمال بیار ، والا استخوانها تو

خرد میکنم !

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

آقا جمال ، تسمه را که بر وزنامه پیچیده شده بود

بدست گرفت . چهار نعل رفت و ۱۵۰ لیره کرایهٔ دکان را گرفت .

پس از گرفتن پول بسراغ تسمهٔ سفارشی زنش رفت .

از جنوبی ترین خیابان تاشمالی ترین آن همه را زیر پا گذاشت ، متأسفانه تسمهٔ مورد نظر را پیدا نکرد دکاندار ها میخندیدند و بالاخره گفتند :

- بیخودی نگرد ، پیدا نمیشه .

اگه چنانچه پیدا نمیگردزنه استخونهاشو واقعاً خرد

و خمیر میکرد . در خیابان بانك ، یکی گفت :

- شاید در خیابان عثمان بيك بزازی ها داشته باشن ،

رفت ، پیدا نکرد

- نشانی تسمه را در خیابان کاظم پاشا دادند !

رفت ، پیدا نکرد .

– ممکنه در بشيك تاشی پیدا بشه

رفت ، پیدا نکرد . [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

خلاصه دیگر غروب شده بود آقا جمال توی خیابانهای  
اسلامبول سرگردان و گیج مو نده از طرفی هم تسمه را که  
دنبالش میگشت پیدا نکرده بود .

ساعت شش بعد از ظهر شده بود . . . . جای دیگری  
نمیتونست بره . چون از بس برای پیدا کردن تسمه خیابانها  
را زیر و رو کرده و کرایه تا کسی واتو بوس داده بود تقریباً  
۱۵۰ لیره نزدیک با تمام بود يك لحظه پولهاش رو شمرد و دید  
که از ۱۵۰ لیره کرایه دکان فقط ۲۵ کوروش توی جیبش  
باقی مونده است .

پول بجهنم اگه قسم حضرت عباس هم بخوره زنه باور  
نخواهد کرد . هم بخاطر اینکه خیلی دیر کرده وهم اینکه  
حساب ۱۵۰ لیره را نخواهد توانست بدهد ، تازه اگه صورت  
حساب درستی هم نشان بدهد زنس باور نخواهد کرد در هر  
حال کتکه را خواهد خورد شاید هم استخونهایش خرد بشه ،

باز مهمتر چون تسمه را پیدا نکرده روزگارش بخاک سیاه کشیده خواهد شد. آقا جمال توی کوچه با خود میگفت: خدا یا حالا چه خاکی سرم بریزم؟ خودت چاره ای بکن!

بعد با خود گفت: [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

بہتر نیست خود کشی کرده خودمو راحت کنم؟  
بالاخره با ۲۵ کوروش باقیمانده. بقصد خانه سوار تراموای شد. خیلی شلوغ بود. جمعیت زیاد بود. او هم خودش داخل جمعیت جا کرد. این بود که در آن ازدحام و شلوغی، خدا هم دعایش رامستجاب کرد.  
آقا جمال یه هو داد زد:

– ایوای. آآه... پولمو بردند. جیبمو زدند!  
چنان جیغ و دادی راه انداخت که همه مسافرین از ترس هول کردند. راننده نگهداشت.  
آقا جمال دیگه از دست زنش بهیچ وجه خلاصی نداشت.  
جیبشو زدند. پول هم در میان نیست.  
لابد جیب بره هم پولو برداشته دررفته.

حال، دومین نفر این داستان، حقی منگنه درمدت يك

ماه اخير فقط كيف حاجی آقائی را كه محتوی چهار هزار  
ليره بود بلند کرده بود و در عرض اين مدت كار ديگرى انجام  
نداده بود . عصر همان روز هم بقصد جيب برى سوار ترامواى  
نشده بود ، بلکه با اتفاق زنش ميخواست به جايى برود . اصولاً  
حقى منگنه هر وقت قصد جيب برى نداشت سوار ترامواى  
نميشد چون از ازدحام و شلوغى بدش ميآمد اما آن روز وسيله  
ديگرى پيدا نکرد . نه تا كسى ، نه اتوبوس اجباراً سوار  
ترامواى شد . خلاصه ملاقات با آقا جمال دريك ترامواى  
امرى بود كاملاً تصادفى ، آقا جمال موقعى كه داد ميزد .

- ايواى و آ . . . . پولمو بردند ! تصادفاً حقى منگنه  
پهلوش ايستاده بود . حقى خودشو گم كرد ، موند معطل  
كه چكار بكنه .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

حتماً خواهند گفت اين كار حقى است . اگه فرار  
بكنه يقه شو خواهند گرفت ، اگه همون جاهم وايسته باز  
مچش را خواهند گرفت . . .

روى اين اصل حقى براى اينكه راه گم گنه وقتى كه  
آقا جمال داد زد .